

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال ششم، شماره بیست و چهارم، زمستان ۱۳۹۳، ص ۳۲ - ۱

تفاخرهای تعلیمی مسعود سعد

دکتر عظامحمد رادمنش* - الهه شعبانی**

چکیده

آفرینش ادبی اصلی‌ترین امتیاز یک شاعر است. از آنجا که شاعر برای شعر که تحفهٔ جان اوست، ارزش بسیار قایل است، هنرمندانه آن را به غنای ظاهر و باطن می‌آراید و با شیفتگی شگرفی، توانایی‌های تحسین برانگیزش را در عالم شاعری بر می‌شمرد تا یگه‌سوار میدان سخنوری باشد و از سوی دیگر به صورت غیر مستقیم، خصلت‌های مثبت انسانی را عرضه نماید.

مسعود سعد سلمان، شاعر درباری غزنویان است؛ او بیش از دیگر شاعران روزگار، خود را به هنر سخنوری ستوده و به ارجمندی موهبت سخنش صحنه گذاشته است تا آن جا که گویی آموزگاری مفاهیم تعلیمی را بدو سپرده‌اند. در این جستار سعی بر آن است به مزیت‌هایی که وی سخن خود را به واسطهٔ آنها برتر دانسته

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد radmanesh@phu.iaun.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد Shabani_elaheh@yahoo.com

و با آن ها قصد ترغیب خوانندگان را به سوی فضایل داشته، به ترتیب بسامد موضوعی پرداخته شود تا دریچه تازه ای از هنر این شاعر بر ذهن خوانندگان گشوده گردد.

واژه های کلیدی

هنر سخنوری، مسعود سعد، تفاخرهای تعلیمی

مقدمه

سخن عالی ترین نمودار زندگی شریف آدمی و مابه الامتیاز او بر دیگر جانداران است. خداوند «تاج فضیلت بدان وسیلت بر سر ایشان نهاده که سخن لقب تاش عیسی است؛ یعنی کلمه ای است که قالب قلب را روح می بخشد. سخن چشمه حیوانی است؛ صفای او همیشه از ظلمات دوات می تابد و خضر نظم و نثر از او حیات می یابد» (عوفی، ۱۳۳۵: ۱۱).

قدمت سخن به نخستین اجتماعات انسانی باز می گردد؛ «هر گاه که دنیا آسایشی یافته و دقایقی از قدرت خود را که تمدن می نامیم پیموده است، کلام مانند گلی زیباست که استادی قابل در پرورش آن همّت نموده، شروع به شکفتن کرده است» (سیون، ۱۳۴۶: ۱۴).

هنر سخنوری از روزگاران پیشین مورد توجه صاحبان فضل و ادب بوده است. عنصرالمعالی در سفارش به فرزندش می گوید: «سخن را بزرگ دان که از آسمان سخن آمد»: ^۱ «بدان که از همه هنرها بهترین [هنری] سخن گفتن است» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۵: ۴۵ و ۲۸).

برای شاعر، شعر عملی است که در آن زاده طبع خویش را به مدد شیفتگی و شکفتگی با دم سحرآمیز و رازآلودش موثر می سازد، عواطف فوران می کنند و احساسات می

جوشند؛ به گفته «دوکا»، از موسیقی دانان معاصر، «یک هنر بیش نیست، آن هم شاعری است که کلمات و الوان و خطوط و اصوات، یک جا و یک پارچه تاج پادشاهی آن را ترکیب می‌کنند» (وزیری، ۱۳۶۳: ۵۴) تا به شکوهمندی نام و سخن شاعر را بر پهنای گیتی طنین انداز کنند.

مفاخره یکی از انواع ادبی است که در آن شاعر، خویش را به سبب برتری در عالم شعر و هنر می‌ستاید. این گونه ادبی از مهم‌ترین مضامین رایج در شعر فارسی است که کتاب‌هایی درباره آن نگاشته شده است، از جمله: «تحقیقات ادبی یا سخنانی پیرامون شعر و شاعری» از کیوان سمیعی (۱۳۶۱)، «تحول شعر فارسی» از زین العابدین مؤتمن (۱۳۶۴)، «نقشبند سخن» از جلیل تجلیل (۱۳۶۸) و «مفاخره در شعر فارسی» از احمد امیری خراسانی (۱۳۸۳).

به عنوان پیشینه تحقیق به این مقاله‌ها نیز می‌توان اشاره کرد:

- فرزام پور، علی اکبر. (۱۳۵۴). خودستایی شاعران، یغما، دوره ۲۸، ش ۶.
- نیکداراصل، محمدحسین. (۱۳۸۹). بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ، دوره ۲، ش ۳: ۲۴۸-۲۲۳.
- کافی، غلامرضا. (۱۳۹۲). بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی، شعر پژوهی، سال ۵، ش ۱۶: ۱۳۰-۱۰۳.

آنچه در مقدمه تصحیح‌های دیوان مسعود سعد و مقالات و گزیده‌های به چاپ رسیده از اشعار او به چشم می‌خورد، پرداختن به روزگار و احوال این شاعر و نیم‌نگاهی به شعر اوست، و تنها برای مضمون مفاخره در شعر مسعود به ذکر چند بیت اکتفا شده است.

تفاوتی که مقاله حاضر با پژوهش‌های گذشته دارد این است که تاکنون کسی به صورت ویژه از منظر آموزندگی تفاخرها به مفاخره‌های مسعود سعد به هنر سخنوری

خود نپرداخته و کارهای ذکر شده در حوزه تفاخر به صورت کلی و فاقد هر گونه طبقه‌بندی و تحلیل همه جانبه و محققانه است و در این جستار برای نخستین بار به چنین پژوهشی پرداخته شده است.

مبنای این مقاله بر اساس یافته‌هایی است که از دیوان مسعود سعد استخراج شده و تقسیم بندی دقیق و جامعی با توجه به بسامد آماری جنبه‌هایی که مسعود، هنر سخنوری خود را مورد ستایش قرار داده ارائه گردیده است. در این مقاله ابتدا به اوضاع تاریخی و ادبی عصر غزنویان، معرفی مسعودسعد و شعرش پرداخته شده، سپس خودستایی در شعر و نگاه مسعود به هنر سخنوری و تفاخر بدان بررسی شده است.

۱- اوضاع تاریخی و ادبی عصر غزنویان

بی تردید ارزیابی ادبیات گذشته بدون شناخت اوضاع تاریخی جامعه آن روزگار بی فایده می‌نماید و شخص را در فهم آثار هنری به اشتباه می‌افکند. به بیان دیگر، ادبیات و تاریخ دو رشته یک زنجیرند که به صورت تفکیک ناپذیر به هم پیوسته‌اند؛ «آگاهی درست از وضعی که اثر ادبی در آن خلق شده است به توضیح ادبیات کمک فراوان می‌کند. می‌توان چنین استدلال کرد که تاریخ و عوامل محیطی به اثر ادبی شکل می‌دهند» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۷۱).

در سال ۳۸۹ هجری، محمود غزنوی در خراسان قدرت را به دست گرفت. او که به «امیر شاعرنواز» معروف است، سبک تازه‌ای را در سخن‌گویی پایه‌گذاری کرد.^۲ «سلطان محمود، شعرا را بر جمله علما فضل نهادی و عطایای ایشان زیادت دادی» (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۹). فرزندان و برادران محمود نیز ظاهراً بیش از خود او برای درک لطایف شعر ذوق و قریحه داشتند (ر.ک. بیهقی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۶۴ و ۶۲ عنصری، ۱۳۴۲: ۶۶ و ۴۸).

در دوره غزنویان آزادمنشی و حسن گذشت و مدارا که از ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان بود، جای خود را به تعصب، خشونت و قساوت داد؛ سرگذشت چند وزیر ایرانی که به دست محمود و مسعود به دلایلی گاه بیهوده، محبوس و یا کشته شدند، نشانگر ماهیت حکومت غزنوی است (ر.ک. باسورث، ۱۳۶۴: ۲/ ۳۹۷-۳۹۵).

پس از شکست سلطان مسعود از سلجوقیان، در فاصله پادشاهی او تا سلطان ابراهیم، فتنه‌ها و فترت‌هایی ظهور یافت که برای دولت ضعیف غزنوی مجالی برای ترویج شعر و شاعری باقی نگذاشت. ابوالفضل بیهقی که در بجموحه این حوادث تاریخ خود را می‌نوشته است در این باب می‌گوید: «بازار فضل و ادب و شعر، کاسد گونه می‌باشد و خداوندان این صناعت محروم» (بیهقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۲۴).

با روی کار آمدن سلطان ابراهیم غزنوی، شعرا بار دیگر مجال خودنمایی یافتند. باسورث، درباره عصر دوم این سلسله می‌نویسد: «تراز بازدهی شعری در این دوره بسیار بالا بود و فراوانی آن با دوره نخست غزنوی، یعنی عهد عنصری، فرّخی، منوچهری و... برابری می‌کرد» (باسورث، ۱۳۶۴: ۱۳۶/ ۹۶).

۲- معرفی مسعود سعد و شعرش

مسعود سعد در بین سال‌های ۴۳۸ تا ۴۴۰ هـ در لاهور زاده شد و سلطنت شش تن از پادشاهان غزنوی را درک کرد. او به هفت تبار، بنده زاده دولت غزنویان و کارش «انشاد کردن غزل و مدح» بود. مسعود پس از مدتی به زندان افتاد. ^۳ وی خود را «بسته بدخواه» و سبب زندانی شدنش را حسادت دشمنان و نیرنگ بدخواهان می‌داند و خطاب به سلطان ابراهیم می‌گوید:

منگر شاها به قول حاسد و غمّاز مشنو بر من حدیث هر خس و هر دون

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱/ ۶۳۴)

بدین ترتیب، شاعر تقریباً بیست سال از روزگار جوانی خود را در زندان های دهک، سو، نای و مرنج سپری نمود. او پس از رهایی از زندان در دستگاه پادشاهان به کتابداری پرداخت و با مدیحه سرایی در کمال تقرب زیست. وی در سال ۵۱۵ هـ. ق فانی را وداع گفت.

دیوان مسعود ۱۵۰۶۱ بیت دارد وی در قالب های قصیده، ترکیب بند، ترجیع بند، مسمط، مثنوی، قطعه، غزل و رباعی طبع آزمایی کرده است. دو نوع تازه شعری مستزاد و شهر آشوب، هر دو از ابتکارات مسعود سعد سلمان است (ر.ک: رادمنش، ۱۳۸۵: ۲۸۰-۲۷۹). قدیم ترین ماده تاریخ^۴ زبان و ادبیات فارسی نیز منسوب به اوست؛ به علاوه او از شاعرانی بوده که به سرودن چیستان^۵ در پیشانی قصایدش تعلق خاطر داشته است و نیز به مناسبت مدح یکی از شاهان غزنوی، با تبخّر قطعاتی از دیوانش را به نام ماهها و روزهای هفته و ماه در ایران باستان اختصاص داده است.

مسعود سعد^۶ به اسلوب قدما خاصه عنصری و فردوسی نظر داشته است. او در ابداع ترکیبات و تشبیهات و توصیفات تازه از قدرت و مهارت برخوردار است. به خود نیز از این لحاظ می نازد و غالباً در شعر خویش به برتری که بر اکثر معاصران دارد اشاره می کند (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۲۹۹).

۳- مفاخره تعلیمی در شعر

بی گمان هنر یکی از زمینه های آفرینندگی است. انسان در هنر است که خود را آن چنان که هست باز می نماید. باید پذیرفت: «تنها شعر است که به کمک ذخیره تمام نشدنی الفاظ زبان، تمام دنیای نامحدود معانی را می تواند بیان کند. از این روست که هنرمند در شعر بیش از سایر هنرها آزادی واقعی حس می کند؛ چیزی که در هیچ هنر دیگری به این اندازه دست یافتنی نیست» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۱).

مؤلف کتاب «الْعُمْدَةُ فِي مَحَاسِنِ الشُّعْرِ وَ آدَابِهِ وَ نَقْدِهِ»، خودستایی را در همه چیز مطرود دانسته است جز در شعر و برای شاعران:

«وَقِيلَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ أَنْ يُطْرَى نَفْسَهُ وَ يَمْدَحَهَا فِي غَيْرِهِ مَفَاخِرَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ شَاعِرًا، فَإِنْ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُ فِي الشُّعْرِ غَيْرَ مَعِيْبٍ عَلَيْهِ» (ابن رشيق قيروانی، ۱۴۰۱: ۱/ ۲۵).
حبّ ذات و خویشتن خواهی در وجود همه انسان ها به صورت غریزی وجود دارد و هر کس را «عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال». اگر کمی واقع بین تر باشیم، می توانیم خودستایی شاعران را یک نوع «ارزیابی هنری» بنامیم.

شاعر با نازش به شعر و اثر خود در اصل می خواهد در دل ها جایی برای آن باز نماید از سوی دیگر، او این گونه حقوق گمشده خود را می یابد و از آن برای دفاع از خود بهره می برد. گاهی نیز به دنبال شکست، شاعر احساس حقارت و خود کم بینی می کند؛ «عقده روحی یکی از عوامل بسیار مهم در پیدایش خودستایی هاست. چون اسباب و محرکات نفسانی هم در سبک شاعر نشان خود را باقی می گذارد و هم در طرز فکر و عکس العمل او» (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۳۶).

از علل دیگر خودستایی که شاید دیگر انگیزه های ذکر شده را تحت الشعاع قرار می دهد، وضعیت زمانی و مکانی، سیاسی و اجتماعی روزگار شاعر است، اصولاً شعر هر دوره ای رنگ آن دوره را با خود دارد و از این رو، هر دوره ای نوع خاصی از خودستایی را اقتضا می کند که شاعر به فراخور آن خویش را می ستاید.

اما آنچه در مفاخره تعلیمی مطرح است، این است که خودستایی شاعر با انگیزه آموختن مفاهیم آموزنده تربیتی و اخلاقی به مخاطبان همراه است؛ شاعر در جامعه ای که عرصه نابرابری ها و نادیده گرفتن شایستگی هاست، به صورت غیر مستقیم و در لایه های پنهان معنای شعرش درصدد بر می آید تا با ارائه خصلت های مثبت انسانی خویش، ضمن شناساندن فضایل خود، پیام روی آوردن به فضایل و احتراز از رذایل را

به ارمغان آورد، بی گمان مسعود سعد نیز چنین اندیشه ای در ذهن داشته است.

۳-۱- نگاه مسعود به تفاخر به هنر سخنوری

شاعران سبک خراسانی به شعرهای خود به چشم تحسین نگریسته و هنر خویش را می ستوده اند. «در دوران غزنوی کمتر شاعری است که در شعرهای خود کم و بیش، جای جای خود را نستوده باشد» (محبوب، ۱۳۵۰: ۴۹۶).

سخن در نظر مسعود سعد از چنان پایگاه ارزشمندی برخوردار است که مدعی است: «هر که هست از سخن گرفت شرف». غواص ذهن او گنجور جواهر سخن است، او سخن را زاده طبع و نتیجه جاننش می داند:

ای خاطر مسعود سعد سلمان شاید که ز جان تحفه ای طرازی

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۷۱۲/۲)^۶

مفاخره از مضامین پرکاربرد اشعار مسعود سعد است. ویژگی متمایز مسعود نسبت به دیگر شاعران سپری کردن بهترین ایام حیاتش در زندان بوده است، از این رو، وی فرصت کافی برای پرداختن به ستایش از خود داشته است. «یکی از اجزای حبسیه، خودستایی های شاعر است. سخنور وقتی که از فضای زندان، از رنج بندهای گران و خشونت زندانبان های دیو سیرت به جان می آید، درباره فضل و دانش، مناعت طبع و آزادگی و احیاناً شجاعت و رزم آوری و بخشش خود داد سخن می دهد» (مظفری، ۱۳۶۴: ۲۰۰). مسعود در جای جای دیوانش خود را چون بلبل، عندهلیب، هزارستان، هزارآوا و فاخته ای می بیند که در باغ ثنا، با لفظ سبحان و معنی حسنان، دولت ممدوحان را می سراید و بر این باور است که به واسطه ستایشگری اوست که «گردن و گوش سخن پیرایه و زیور گرفت». او در مواردی خود را مدعی و پادشاه مُلک سخن می داند و دیگر شاعران را ملتزمان رکاب خویش برمی شمرد:

من شاهم و شاعران سواران منند بس چون که همه ز دوستداران منند

هر چند به باب شعر یاران منند
 والله والله که نیم کاران منند
 (۱۰۰۶ / ۲)

و گاه مسعود عارضی است برای سان دیدن از سپاهیان سخن که شاعرانند. او برخی از آنان را عاری از کسوت هنر می بیند:

دوش تا صبحدم همه شب من
 عرض کردم همه سپاه سخن
 پیشتر زان سپاه را دیدم
 از لباس هنر برهنه بدن
 (۶۲۴ / ۲)

مسعود علاوه بر آن که خود را از خاندانی با اصالت، اهل فضل و هنرمند پیشه معرفی می کند، با ذکر تمثیلی اصالت فرد را منوط به احراز فضایل اکتسابی می داند:

گر چه اسلاف من بزرگانند
 هر یک اندر همه هنر استاد
 نسبت از خویشان کنم چو گهر
 نه چو خاکسترم کز آتش زاد
 (۱۴۵ / ۱)

فخرورزی مسعود «بیشتر از جهت آگاهی ممدوح بر مراتب فضل اوست؛ گویی یادآوری می کند که حیف است چون اویی را چنین ضایع کنند» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۲۸). مسعود با آن که پایگاه هنر را ارج می نهاده، در پاره ای از اشعارش هنر و فضلش را مایه محبوس و مغبوض شدن دانسته است:

بس شگفتی نباشد ار باشد
 رنج و تیمار من ز دانش من
 بخت من زیر فضل شد ناچیز
 زان که بسیار گشت در هر فن
 (۶۲۵ / ۲)

پس چرا چون منی که بی مثلم
 به چنین حبس مبتلا باشد
 وین گنه طبع را نهم که همی
 مایه فطنت و ذکا باشد
 (۱۵۵ / ۱)

زندان و سختی های آن حقیقت وجودی مسعود را نمایان ساخته و اسباب زایش طبع و هنرش را فراهم ساخته است. بی تردید مسعود ترغیب مخاطبان به هنر را در مد نظر داشته است:

مسعود که بود سعد سلمان پدرش اندر سمجی است چون سنگ درش
در حبس پیفزود در آتش خطرش عودی است که پیدا شد از آتش هنرش
(۱۰۱۹/۲)

جالب توجه است که «در بین سخنوران، مسعود سعد تنها کسی است که هیچ گاه زبان به نفرین نگشوده است» (مظفری، ۱۳۶۴: ۱۷۴). این امر آموزه‌ای اخلاقی و نشان شکیبایی اوست.

مسعود از آنجا که معتقد است «این زبان و قلم و فکر و خاطر که مراست» هیچ کس ندارد و «نه چو من نظم را سخن دانی است»، شعرش را محک صحت و داوری دعوی های شاعرانه دیگران می بیند:

اگر دو تن را جنگ اوفتادی اندر شعر ز شعر بنده بدیشان شواهد و برهان
یکی به دیگر گفتی که این درست بُود اگر بگوید مسعود سعد بن سلمان
(۵۳۶/۱)

مسعود به شاعری خویش اعتقاد دارد و در هر فرصتی با نازیدن به دستمایه هنر و ذوقش آن را به رخ دیگران می کشد و اندیشه «با من اندر هر هنر خصمی که یارد در گرفت» و جایی که مسعود سعد باشد «کس با او پهلو چگونه ساید» در سر می پرورد و خود را بی رقیب می شناسد. وی با نقدی ذوقی به مقایسه خویش با شاعران فارسی و عربی می پردازد و اظهار برتری می کند. این مسأله ما را از حسن قریحه و نیز کاوش مسعود در آثار پیشینیان و انس با دیوان شاعران عرب آگاه می سازد.

مسعود در مقام برتر دانستن خود از به رودکی، پدر شعر فارسی و ابن هانی از

شعرای بزرگ عرب، آموزه های اساسی برای یک شاعر چیره دست را متذکر می شود:

منم کاندر عجم و اندر عرب کس نبیند چون من از چیره زبانی
 گر افتد مشکلی در نظم و در نثر ز من خواهد زمانه ترجمانی
 بدین هر دو زبان در هر دو میدان به گردونم رسیده کامرانی
 سجود آرد به پیش خاطر من روان رودکی و ابن هانی
 (۲/ ۹۰۶)

در این بخش، جوانب مختلف هنر سخنوری را که داعیه خویشتن ستایی تعلیمی مسعود سعد را تبیین می کند، براساس بسامدی مورد بررسی قرار می دهیم.

۳-۱-۱- جایگاه والامرته شعر و طبع سخنوری

ارزش اثر هنری را در دنیا نمی توان با چیزی سنجید. بهای یک بیت شعر والاتر از یک گنجینه جواهرات است؛ پیامبر می فرماید: « إِنَّ لََّ كُنْزاً (کنوزاً) تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُه أَلْسِنَه الشُّعْرَاءِ »: خداوند را در زیر عرش گنج‌هایی است که کلیدهای آن زبان‌های شاعران است (رزمجو، ۱۳۶۶: ۱/ ۸۲).

طبع، قریحه، الهام، نبوغ و استعداد درونی واژه هایی جادویی هستند که اندیشه بسیاری از ادیبان را برای پی بردن به ماهیت موهبت شاعری به خود معطوف داشته است. اندیشه یا طبع انسان چیزی خودزا و خودانگیز نیست بلکه در جریان زندگی انسان پدید می آید و ترکیبی از عمل خودآگاه و ناخودآگاه ذهن اوست.

در اشعار مسعود سعد، دل و جان، گوهر، یاقوت زرد، کیمیا، لؤلؤ خوشاب و لعبت و عروس بازیب و زیور، همگی بنا به مشارکت ها و مناسبت هایی مشبه به تشبیهات قرار می گیرند تا ارزش والای موهبت سخن را بنمایانند. مسعود را در بیان بهای سخنش اندیشه هاست: « وز من شد گشاده گنج سخن » و در مقام اظهار برتری می سراید: « کس کزان گونه گنج‌ها باشد » هیچ چیز برایش به اندازه سخن ارزشمند

نیست. وی گاه پا را فراتر می نهد و خویش را نادره گفتار روزگار می شمرد:

سزد که فخر کند روزگار بر سخنم از آن که در سخن از نادران کیهانم
(۴۸۸ / ۱)

در بیت زیر شاعر معتقد است از زمانی که بین او و شعر رابطهٔ مودت و دوستی برقرار شده است، چنان شعر از این رابطه خرسند است که شاعر را پدر و پشتیبان خود خطاب می کند و از او نیرو و توان می گیرد؛ در نتیجه شاعر برای خودش مقامی فرض می کند و آن خاتم پیامبری بر شعر است:

تا نسبت کرد اخوت شعر به من می فخر کند ابوت شعر به من
بفزود چو کوه قوت شعر به من شد ختم دگر نبوت شعر به من
(۱۰۴۳ / ۲)

نیز، ر.ک: ۱ / ۶۰۴ و ۵۸۰، ۵۶۸، ۵۴۱، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۴، ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۸۷، ۴۳۴، ۴۲۲، ۴۰۸، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۸۸، ۳۷۹، ۳۲۷، ۳۲۱، ۳۱۵، ۲۶۷، ۲۴۱، ۲۶۲، ۲۲۹، ۲۱۳، ۱۵۷، ۱۰۰، ۹۹، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۶۹، ۵۲، ۳۸، ۲۶؛ ۲ / ۱۰۳۸ و ۱۰۳۷، ۱۰۲۱، ۸۱۰، ۸۴۷، ۸۲۲، ۶۹۸، ۶۸۷، ۶۷۷، ۶۳۵، ۶۳۰، ۶۲۹.

۳-۱-۲- افسونگری و اثرگذاری سخن

شعر با طبع انسان الفت طبیعی دارد و خاطر بدون هیچ تکلفی بدان متمایل می شود. تاثیر شعر در نفوس همان قوهٔ مرموزی است که سحر بیان را سبب می شود. از آن جا که جادو با همهٔ فعالیت های پیشینیان همراه بوده است، «اعتقاد به افسون یا جادوی لفظی و اهمیّت عظیمی که زبان در زندگی انسان یافت، سبب شد که انسان دربارهٔ قدرت زبان راه مبالغه سپارد و کراماتی افسانه ای به کلمه، فی نفسه نسبت دهد» (آریان پور، ۱۳۵۴: ۲۵). هنر سخنوری و شاعری، پنداری نوعی فسونگری و سحرکاری است. «شاعر روابط و نمودهایی از رقت و جمال در جهان هستی کشف می کند و آن

را چنان در نظم کلام می‌نشانند که دیگران از آوردن آن ناتوانند و چشم بسته و بی‌اختیار مجذوب تأثیر آن می‌گردند» (تجلیل، ۱۳۶۸: ۱۰۹).

ثعالبی می‌نویسد: «الْشَّعْرُ الْجَيِّدُ هُوَ السِّحْرُ الْحَلَالُ»: «شعر خوب همانند جادوگری است» (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۴۷). مسعود سعد در اشعارش به این سحرکاری باور دارد تا آنجا که باور دارد جادوی سخن و طبع فسونگرش در خزان بهار می‌آفریند:

ممن آن جادوی سخن که به نظم آرم اندر خزان به طبع بهار
(۲۶۱ / ۱)

تأثیر شعر همواره مورد توجه دانشمندان و ادیبان بوده است. «ارسطو شعر را وسیله درمان ناخوشی‌های روانی می‌دانست» (آریان پور، ۱۳۵۴: ۴۴). شعر با شاعر خود پیوند دیگری هم می‌تواند داشته باشد و آن، تأثیر بر سراینده خویش است که از جمله مخاطبان شعر است. شعر در نفس مسعود تأثیری کمتر از مخاطبان ندارد: «کرده ام نظم را معالجات جان» و از این رو تنها شعر می‌تواند خاطر او را تسکین بخشد:

شعر گویم همی و انده دل خاطرم جز به شعر نگسارد
(۱۴۹ / ۱)

نیز، ر. ک: ۱ / ۵۵۱ و ۴۸۰، ۴۵۰، ۳۶۰، ۳۵۳، ۲۶۷، ۲۶۱، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۷۴، ۲ / ۱۰۴۱ و ۸۶۰، ۸۴۸، ۸۴۷، ۸۴۳، ۶۸۷، ۶۲۰.

۳-۱-۳- فصاحت و بلاغت

اگر چه فصاحت و بلاغت از لحاظ لغوی معنایی متفاوت دارند لیکن هر دو هدفی یکسان دارند؛ یعنی هم تأثیر کلمه و کلام را بر مخاطب بیشتر می‌کنند و هم زیبایی درونی و محتوایی به کلام می‌بخشند و سخن را رسا و شیوا می‌نمایند. «فصاحت و بلاغت که آن را به فارسی گشاده‌زبانی و سخندانی نیز می‌گوییم آن است که سخن، درست و شیوا و مناسب حال و مقام باشد؛ چنان که گفته‌اند: هر سخن جایی و هر نکته

مکانی دارد. درستی سخن آن است که اجزا کلام و ترکیب بندی آن موافق قواعد دستور و لغت باشد، شیوایی سخن آن است که جمله روان و نزدیک به فهم در گوش شنونده خوش آید و به مقصود گوینده، وافی و رسا باشد» (همایی، ۱۳۷۳: ۹).

شاعران در خودستایی به فصاحت و بلاغت کلام خود، این دو را گاهی جداگانه و گاه در امتزاج با هم مایه خود ستایی قرار می دهند و زمانی عین لفظ فصاحت و بلاغت و گاه معانی مترادف آن را می آورند؛ به هر شکل بر عرصه بلاغت، اسب فصاحت می تاخند.

«نیک شعر و قوی خاطر و سخندانیم»، فروغی است که بر سیمای شعر مسعود می درخشد؛ او بر جزئیات و فنون شعرسرایي وقوف کامل دارد. در بیتی که می آید، شاید پیش از هر چیز نظر خواننده به سوی روحیه رزمی شاعر جلب شود. گویی، شاعر هم مرد قلم است و هم مرد شمشیر؛ او در رزمگاه سخن مبارز می طلبد و با اسب فصاحت جولان می دهد و میدان سخن او در بلاغت گسترده و وسیع است و خود به این امر می بالد:

در فصاحت بزرگ ناوردم در بلاغت فراخ میدانم
(۴۹۱/۱)

و در شکواییه ای از پادشاه وقت، خود را در ایام پیش از حبس، گشاده زبان تر از دبیر فلک می داند که به سبب مهجوری و محنت زندان چون پیر فلک ناتوان شده است؛ کاربرد اصطلاحات نجومی از ستاره شناسی او حکایت دارد:^۷

از عطارد فصیح تر بودم چون زحل کرده ای مرا الکن^۸
(۶۲۳/۲)

نیز، ر. ک: ۱/ ۶۰۴ و ۵۹۷، ۵۸۸، ۵۸۴، ۵۵۷، ۵۰۹، ۵۰۷، ۴۴۲، ۳۴۹، ۳۱۵، ۲۰۰، ۷۴، ۱۱؛ ۲/ ۹۰۶، ۶۳۷، ۶۲۶، ۶۲۲.

۳-۱-۴- بسیار سخنی آگاهانه

گاه شاعران خود به کثرت آثار و بسیار سخنی در شعر معترف بوده اند و آن را

نمودار عظمت مقام شاعری و وسعت دایره آگاهی های خود در حوزه علوم گوناگون در برابر مخاطبان می دانستند، به علاوه باید وضعیت زندگی و ارتباط این شاعران را با مسائل اجتماعی و سیاسی عصر خویش مطمح نظر داشت و از دریچه آن به شعر ایشان نگریست. مسعود در ایام زندگی اش، چه در سال های رهایی و چه زمانی که در زندان به سر می برد، شعر می سرود و خود بر این امر واقف است که «سیاه کردم چون شب دفاتر و الواح».

او در بیت زیر در مقام حاکم چالندر به مدح و ارادت بسیار نسبت به سلطان وقت اشاره دارد:

بس شگفتی نباشد ار باشد مادحت قهرمان چالندر
تا رساند به نظم هر جشنی نقش کرده ز مدح یک دفتر
(۱ / ۳۷۹)

به نظر مسعود آن میزان از عمرش که به سرودن شعر اشتغال داشته، ایام مفیدی بوده است که سپری گشته و اکنون برای آن «گفتن های بس بی حد» خود که دفتری بدیع او وی به یادگار گذاشته از خداوند سپاسگزار است:

پنجاه و هفت رفت ز تاریخ عمر من شد سودمند مدت و ناسودمند ماند...
لیکن به شکر کوش که از طبع پاک تو چندین هزار بیت بدیع بلند ماند
(۲ / ۸۳۸)

نیز، ر. ک: ۱ / ۴۹۴ و ۳۹۱، ۳۷۹، ۳۲۹، ۲۶۱، ۲۱۳، ۱۷۴، ۱۱۸، ۱۱۲، ۷۳؛ ۲ / ۸۶۴، ۸۱۷ و ۸۲۸.

۳-۱-۵- تسلط بر نظم و نثر

در گذشته امکان تسلط بر هر دو وادی سخن، یعنی نظم و نثر برای هر کسی میسر نبود. «پوشیده نیست بر ارباب قرایح سلیم و طبایع مستقیم که جمع بین صناعتی النظم

و النثر تعذّر دارد، چنان که روی این مطلوب از بیشتر طالبان در پرده امتناع است و طبع از ایفاء حقّ هر دو قاصر. و إن سرّ منه جانبٌ ساء جانبٌ و اگر یک سوی آن خوش آید، سوی دیگر ناخوش نماید» (سعدالدین وراوینی، ۱۳۸۷: ۶).

مسعود پیوسته در اشعارش به چیرگی در هر دو شیوه سخنوری اشاره دارد. او غیر مستقیم داشتن چنین فضیلتی را در هنر سخنوری برای مخاطبان مطلوب می‌شمرد و بر این امتیاز می‌بالد:

گهی به نثر فشام ز لفظ درّ ثمین گهی به نظم نمایم ز طبع سحر حلال
(۴۳۴ / ۱)

گر چه جز اختیاراتی از شاهنامه فردوسی اثر منثور شایان ذکر در میان آثار مسعود ملاحظه نمی‌شود، به نظر می‌رسد قصد او اسلوب دبیری و کاتبی بوده که خود را در خور ستایش به نثر می‌شناسد:

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
عجب مدار ز من نظم خوب و نثر بدیع نه لؤلؤ از صدف است و نه انگین ز گیاست
(۷۴ / ۱)

نیز، ر. ک: ۱ / ۶۰۴، ۴۹۹، ۴۹۰، ۴۳۱، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۸۸، ۱۱۲، ۷۴؛ ۲ / ۹۰۶ و ۸۳۰ و ۳۷۸ و ۶۰۹.

۳-۱-۶- صیت سخن در عصر شاعر

از آن جا که در گذشته رسانه های همگانی مانند امروز وجود نداشت، اشاعه اشعار شاعران نه تنها اسباب سودرسانی به نظام حاکم را فراهم می‌کرد بلکه شاعران را نیز که به دنبال کسب اعتبار و شهرت اجتماعی بودند ارضا می‌ساخت. این امر محکی بود برای پذیرش هر چه بیشتر شاعر و شعرش در مناطق وسیعی که تحت سیطره قلم سخن گستر شاعر قرار داشت و مقدمات انتشار اشعار وی را به دیگر سرزمین ها فراهم می‌ساخت.

مسعود معتقد است اگر به لحاظ زندانی بودن از چشمان مردم پنهان و دور است، «پیدا است هنرهای من به گیتی». برخورداری از آوازه شاعری نیز عرصه وسیعی را برای دعوت به آموزه های تربیتی فراهم می آورد.

او دایره وسعت آوازه خود را وسیع می داند و صاحب نظران سرزمین های دور نظیر خراسان، عراق، توران، حجاز و اهواز را عاشق سخنان خود معرفی می کند. این ادعای شاعرانه، عمق اعتقاد او به آوازه فراگیر خود را نشان می دهد:

در خراسان و در عراق همی عاشقانند بر هنر همگان
همه اندر ثنای من یک لفظ همه اندر هوای من یکسان
(۱ / ۵۹۸-۵۹۷)

مسعود بر این اندیشه است که گرچه مارگونه در سلّه زندان اسیر گشته اما شهرت نام و سخنش در همه جا پیچیده و بر سر زبان هاست:

امروز منم چو ماری اندر سله ای ز آوازه من در این جهان ولوله ای
(۲ / ۱۰۵۴)

نیـز، ر. ک: ۱ / ۶۰۴، ۵۹۷، ۵۸۳، ۵۴۱، ۵۱۵، ۴۹۰، ۴۵۸، ۳۷۸، ۳۰۱، ۲۶۱، ۹۹؛ ۲ /

۸۷۷

۳-۱-۷- گوبنده حق و راستی

در اغلب اشعار شاعران، جامه زیبایی که بر تن شعر پوشانده می شود از تار و پود حقیقت بافته نشده است و به مصداق «أحسنُ الشُّعْرُ أكذبه» مغایرتی با عالم واقع دارد؛ گویی شاعران عالمی آمالی مملو از رنگ ها، نقش ها و احساسات خیالی را ترسیم می کنند. هنگامی که سوداگری وارد قلمرو شعر و هنر می شود، راستی بار سفر می بندد؛ تولستوی بر این عقیده است که: «هنر از زمانی که به منظور شغل در آمده، از صداقت که صفت عمده ذی قیمت آن است، بسیار کاسته و تقریباً چیزی از آن باقی نمانده

است» (تولستوی، ۱۳۵۲: ۱۳۱).

در قابوس نامه آمده است: «خویشتن را به راستگویی معروف کن» (عنصر المعالی، ۱۳۸۵: ۴۱)؛ گروهی از شاعران، به سبب فضیلت نیکوی راستگویی آن را حائز اهمیت دانسته اند و از آن جا که چراغ دروغ، فروغ ندارد، از سخنی که رنگ نفاق، خیانت و ناراستی داشته باشد، پرهیز جسته اند و خود را به دانش این خصلت بلندمرتبه ارج نهاده اند و این گونه این صفت پسندیده را به دیگران توصیه کرده اند:

مسعود به «نبوده ام دو زبان هرگز» مقرر و به ارزش راستگویی واقف است:

من راست خود بگویم چون راست هیچ نیست خود راستی نهفتن هرگز کجا توان
(۶۰۲/۱)

بدیهی است او از خیانت و نفاق بیزار است؛ در بیت زیر وی بر این باور است که حتی اگر فلک پُر نیرنگ ستمکار، قدّ چون سرو برافراشته او را چون کمان خمیده قامت سازد، باز هم تیرهای سخنش جز در راه راستی و درستی پرتاب نمی شود؛ ایهام تناسب راستی و مراعات نظیر کمان و تیر قابل ملاحظه است:

گر کمانم کند فلک نجهد سخنم جز به راستی نَشَاب
(۳۹/۱)

نیز، ر. ک: ۱/ ۵۷۷ و ۵۶۹، ۵۶۸، ۴۹۴، ۴۸۰، ۱۵۴، ۷۱، ۳۹، ۲۶؛ ۲/ ۸۲۲.

۳-۱-۸- نوآوری

تازگی و «نو بودن»، بنیاد هر شعر نیک و ماندگاری است؛ از این رو شاعران نوجو، خوشه چینی از اشعار دیگران را خوش نمی داشتند؛ نوآوری به صورت های متعدّد و بی شماری در شعر جلوه گر می شود. به نظر فرشیدورد در شعر فارسی می توان این اقسام را برای نوجویی ذکر کرد: « ۱. موضوع تازه ۲. تکامل موضوع ها و تصویرهای گذشتگان ۳. آوردن تصویرها و تشبیهات و آرایش های تازه ادبی؛ ۴. آوردن ردیف

های نو ۵. ساختن لغت و ترکیب جدید ۶. دید تازه ۷. قالب نو» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۱/۲۳۹). با بررسی اشعار مسعود سعد می توان گفت او تقریباً در همه این اقسام موفق بوده است.

ابتکاری بودن سخن و شعر آن قدر در نظر شاعران مهم است که حتی در نظر مسعود سعد، شعر خوب آن است که در آن نه لفظ مُعار باشد و نه معنای مثنی بلکه همه حاصل ابداع و انشای فکر و نتیجه اصلاح و تنقیح عقل باشد:

اشعار من آن است که در صنعت نظمش نه لفظ معار است و نه معنیش مثنی
انشا کندش روح و منقح کندش عقل گردون کند املا و زمانه کند اصغا
(۱/ ۸۱)

وی کسانی را که جز آن چه از الفاظ و معانی دیگران آموخته اند، سخن دیگری نتوانند گفت، به طوطی تشبیه می کند و آنان را بینوا می خواند:

شاعران بینوا خوانند شعر بانوا وز نوای شعرشان افزون نمی گردد نوا
طوطی اند و گفت نتوانند جز آموخته عندلیم من که هر ساعت دگر سازم نوا
(۲/ ۸۲۲)

نیز، ر.ک: ۱/ ۵۹۷ و ۴۹۳، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۴، ۴۳۱، ۳۸۴، ۱۰۰، ۶۹؛ ۲/ ۸۸۰.

۳-۱-۹- تسلط بر هر دو زبان فارسی و عربی

حمله اعراب و تسلط ایشان به مدت دو قرن بر سرزمین ایران، ضرورت یادگیری زبان عربی را برای ایرانیان به وجود آورد. با روی کار آمدن سامانیان که هدف احیای هویت ملی و اندیشه ایرانی را نصب عین داشتند، تا حدودی از عربی مآبی کاسته شد لیکن با غلبه غزنویان که از نژاد ترکان و زیر نظر خلیفه بغداد بودند و از ملیت ایرانی چیزی در نمی یافتند، موج عربی گرایی آغاز شد؛ از این رو، در حالی که زبان فارسی هنوز سرمایه چندانی برای نمایش داشته های خود نداشت، عربی به عنوان زبان علم و

فضل تلقی گردید و این حوزه از سخنوری به صورت ادعای عربی دانی در شعر شاعران جلوه گر شد.

تذکره نویسان، مسعود را صاحب سه دیوان فارسی، عربی و هندی معرفی کرده‌اند (ر.ک. عوفی، ۱۳۳۵: ۴۲۳؛ هدایت، ۱۳۴۰: ۱۱۹۱/۳). سنایی غزنوی دیوان فارسی مسعود را در اواخر عمر شاعر گرد آورد اما «از اشعار هندی او مطلقاً اثری در دست نیست لیکن از ابیات تازی او بعضی موجود است» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۲۱۵).

مسعود خود به چیره دستی و مهارت در سرودن شعر فارسی و عربی اعتراف می‌کند:

زبان دولت عالی به بنده داد پیام که ای تو را دو زبان پارسی و تازی رام
بدان دو چیره زبان چون ثنا کنی بر شاه تو را ثنا بُود اندر جهان ز خاص و ز عام
(۴۵۸ / ۱)

مسعود تأکید می‌کند که در پارسی و تازی کسی چون او استیلا ندارد و سخن گوی و سخن فهم زبان عربی است:

در پارسی و تازی و در نظم و نثر کس چون من نشان نیارد گویا و ترجمان
(۶۰۴ / ۱)

نیز، ر. ک: ۱ / ۵۶۸ و ۴۴۳، ۴۳۱، ۱۵۴؛ ۲ / ۱۰۴۳، ۸۲۶، ۷۱۶.

۳-۱-۱۰- جاودانگی سخن

پیوند ظریفی میان ماندگاری نام شاعر و سخن او نهفته است؛ نظامی عروضی میان تأثیر شعر و بقای نام شاعر رابطه متقابلی می‌بیند: «باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار مسطور باشد و بر السنه احرار مقروء. بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که حظّ اوفر و قسم افضل از شعر بقای اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد، این معنی به حاصل نیاید و چون شعر بدین درجه نباشد، تاثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد» (نظامی عروضی، ۱۳۶۶: ۴۷). شاعران همواره

آرزوی خلود ذکر بر بسیط زمین داشته اند تا نغمه سخن هایشان یادگاری باشد که در این گنبد دوآر به گوش برسد.

مسعود آرزوی «بماند این سخن جانفزای تا محشر» را با یقین بر لب می‌راند. او بی‌گمان در چنین اندیشه‌ای از فردوسی متأثر بوده است و مضامینی چون «تخم گشت ای عجب مگر سخنم» یا «نه ممکن است که بر وی جهد شمال و صبا» تقلیدی آشکار از سخن فردوسی است:^۹

تخم گشت ای عجب مگر سخنم	که پراکنده بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند	من از او دانه ای همی نچنم
از فنای سخن همی ترسم	که به غایت همی رسد سخنم
	(۴۹۵ / ۱)

بماند خواهد جاوید کز بلندی جای	نه ممکن است که بر وی جهد شمال و صبا
	(۱۶ / ۱)

جاذبه «می رود در زمانه آثارم» چنان خانه ذهن شاعر را به خود اختصاص داده که سخنانش را ستارگانی می‌داند که همواره در آسمان شعر و هنر می‌درخشند و آن‌چنان سروده‌هایش والاست که روزگار آن‌ها را از بر دارد و در شرف آن است که ستارگان برای آفتاب و ماه بخوانند:

ز چرخ عقلم زادند وز جمال و بقا	ستارگان را مانند و جاودان مانند
زمانه گفته من حفظ کرد و نزدیک است	که اخترانش بر آفتاب و مه خوانند
	(۱۷۱ / ۱)

نیز، ر. ک: ۱ / ۵۴۱ و ۴۱۷، ۳۵۵، ۱۶؛ ۲ / ۹۰۸ و ۸۸۱.

۳-۱۱-۱- ایجاز در سخن

از عوامل گیرایی و تأثیر شعر، ایجاز یا فشردگی است که شاعر با حداقل الفاظ،

حداکثر معنا را بیان می کند و به قول شمس قیس رازی «لفظ اندک بود و معنی بسیار» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۲: ۳۷۷) به شرط آن که درک معنی شعر را دشوار نسازد. سخن سرایان نیز این گونه سخن گفتن را پسندیده و خود را به واسطه این کاربرد در شعر ستوده اند: زرین کوب معتقد است: «این طرز سخن [ایجاز‌گویی] جز به جهد و سعی دست نمی دهد و آوردن معانی بدیع و لطیف در الفاظ ساده و روان کاری بس دشوار است و عبث نیست که این گونه شعر را سهل ممتنع می خوانند» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۱). مسعود سعد نیز به تأثیر ایجاز در شعر واقف بوده است و حتی معنای دقیق آن را ذکر می کند:

قصیده خرد ولیکن به قدر و لفظ بزرگ
به لفظ موجز و معنیش باز مستوفاست
(۷۶ / ۱)

وی خود را به چنین امتیازی در شعر می ستاید و خوانندگان را به ایجاز‌گویی فرا می خواند:

کردم این گفته ها همه موجز
که ستوده است در سخن ایجاز
(۴۰۵ / ۱)

نیز، ر. ک: ۱ / ۵۶۸ و ۵۹۷، ۴۹۳.

۳-۱-۱۲- بدیهه گویی

بدیهه به معنای سخن نااندیشیده گفتن است. بدیهه گویی در ادوار گذشته از لوازم مجلس آرای شاعران مدیحه سرا بود و حضور ذهن، سرعت انتقال و تسلط بر حوزه الفاظ و مفاهیم را می نمایاند. «شاعرانی که استعداد طبیعی بیشتری داشتند نخست از بدیهه گویی های خویش شعر ساختند» (ارسطو، ۱۳۳۷: ۵۶)؛ بنابراین شاعر توانا آن است که از خاطر، گهر بدیهه ریزد.

صاحب چهار مقاله در مقاله دوم کتابش که اختصاص به شعر و شاعری دارد، بدیهه

گفتن را رکن مهم در شاعری می‌داند و می‌نویسد: «در خدمت پادشاه هیچ بهتر از بدیهه گفتن نیست که به بدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلس‌ها برافروزد و شاعر به مقصود رسد» (نظامی عروضی، ۱۳۶۶: ۴۸).

مسعود در سفری که سیف الدوله محمود برای دیدار پدرش به پایتخت، غزنین، رفت، همراه وی بود و در آنجا با راشدی، شاعر بزرگ دربار سلطان ابراهیم، مشاعره و مجابات نمود. او گرچه در اشعارش از راشدی به نیکی یاد می‌کند و او را استاد سخن می‌خواند، در بازگشت از سفر غزنین نیک پیداست به این سخن اعتقادی ندارد و خود را در دل بسی برتر از او می‌شمارد و معتقد است هر قصیده‌ای را که راشدی در عرض یک ماه می‌سراید، می‌تواند بلافاصله و با حضور ذهن کافی پاسخ گوید:

خدایگانا دانی که بنده تو چه کرد
به شهر غزنین با شاعران چیره زبان
هر آن قصیده که گفتیش راشدی یک ماه
جواب گفتم به زان بدیهه هم به زمان
(۱/ ۵۳۶)

و در جای دیگر به هنر بدیهه‌گویی اش می‌بالد:
کرده بنده به شکر نعمت تو
بر بدیهه ترانه‌ها پیران
(۱/ ۵۸۲)

نیز، ر. ک: ۱/ ۵۸۲ و ۳۸۵.

۳-۱-۱۳- گوینده حکمت و اندرز

گرچه پند و اندرز در مذاق انسان‌ها تلخ است ولی در بیان هنری شعر به شیرینی به دل می‌نشیند و وه که چه شیرین است اندرز تلخ در شعر شاعران. به باور نفیسی، «شاعر در همان حال که مفرح قلوب و زداینده غم از دل‌های مردم است نیز باید آموزگار ایشان باشد» (نفیسی، ۱۳۳۶: ۴۴۷). اندرزها در بیان خود حاوی تجربه‌های مفیدی هستند که در ساختن زندگی اخلاقی بارز شدند.

مسعود چون ناصحی دلسوز که تحمل مشقت های زندان او را ساخته و پرداخته نموده، اندرز خود را مایه خوشبختی تلقی می کند:

پند این مستمند بشنو نیک دل بر آن نه که آن سعادت توست
(۸۳۱ / ۲)

تجربه های دیگران مایه پنداندوزی مسعود گشته است و وی گاه شاید تحت تأثیر تهمت های دیگران گفته های خود را مایه گزند و آسیب می داند:

از هر چه بگفته اند پندی دارم وز هر چه بگفته ام گزندی دارم
(۱۰۳۹ / ۲)

۳-۱-۱۴- پاکی سخن

عفت در کلام و پاکی زبان از نظر بعضی شاعران ستوده بوده است. هر چند ایشان در مضامین شعری هجو و هزل از تبخر کافی برخوردار بودند دامن دیوانشان را به این آرایش های نامبارک نمی آلودند. پاکی زبان «از لحاظ دانش روان شناسی، نشانه سلامت و ادب نفس است و لغوگویی و بدگویی و هرزه درایی و رکاکت در گفتار، مبین بیماری روانی و تزلزل شخصیت و تیرگی اندیشه و گاه علامت نفاق و دو رویی فرد ژاژخای یاوه گوشت» (رزمجو، ۱۳۶۶: ۱۵۷/۲). مسعود هر چند در سرودن اشعار هجایی توانمند است، گهگاه بر آن است که در سنت و عادت شعرا بدعت گذاری نموده است و تقاضا و هجا را که در اصل ریشه در طمع کاری دارد و از آلودگی های شعری است، بر خلاف رسم رایج دیگر شاعران به کار نبرده است:

گرچه پیوسته شعر گویم من عادت من نه عادت شعراست
نه طمع کرده ام ز کیسه کس نه تقاضاست شعر من نه هجاست
(۶۹ / ۱)

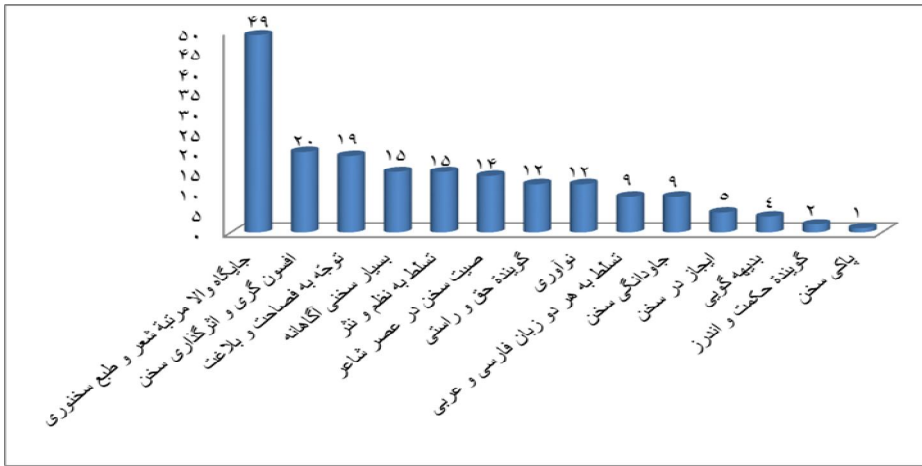
حاصل آن چه در این مقاله درباره مضامین مفاخرات تعلیمی مسعود سعد آمد در

نمودار شماره ۱ در پایان مقاله ارائه می شود تعداد کل مفاخرات تعلیمی مسعود سعد، ۸۵ مورد است و مضامین مفاخرات در ۱۴ دسته مورد بررسی قرار گرفته است. با نظری به نمودار در می یابیم که بیشترین بسامد موضوع مفاخرات تعلیمی به جایگاه والا مرتبه شعر و طبع سخنوری با ۴۹ مورد اختصاص دارد و سپس افسونگری و اثرگذاری سخن با ۲۰ مورد و توجه به فصاحت و بلاغت با ۱۹ مورد در رده های بعدی قرار دارند. مضمون پاکی سخن با ۱ مورد کمترین بسامد را دارد.

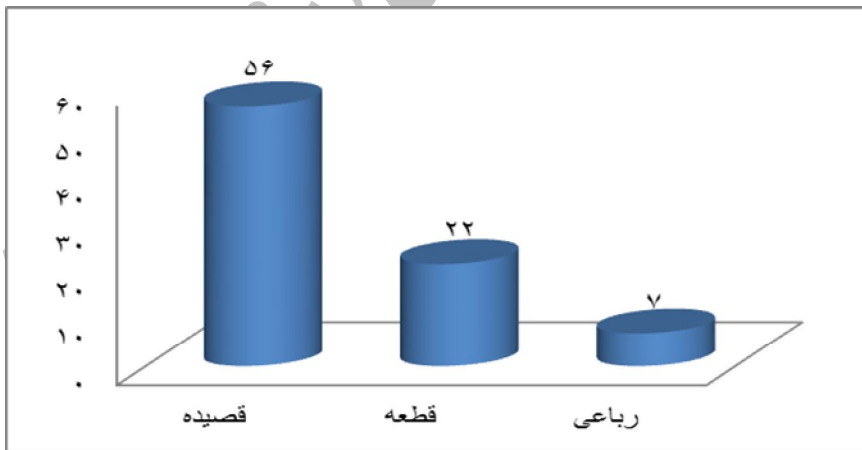
این ارقام ما را آگاه می سازد که از آنجا که شاعر بیشترین ایام حیات خویش را در زندان سپری کرده، پاسداشت پایگاه شعر و طبع سخنوری را حائز اهمیت می داند تا ارزش توجه به این موضوع نزد خوانندگان عصر خویش و دیگر اعصار مغفول نماند. به سبب آشنایی شاعران ادب فارسی با هجو و هزل که از اغراض شعر عرب هستند، اکثر شاعران قرن پنجم در این معانی شعری طبع آزمایی کرده اند؛ از این رو، مسعود سعد کمتر به عفت کلام و پاکی زبان مفاخره کرده است.

مسعود سعد برای بیان مفاخرات تعلیمی خود از قالب های قصیده با ۵۶ مورد، قطعه با ۲۲ مورد و رباعی با ۷ مورد بهره برده است (نمودار شماره ۲). علت آن که این شاعر بیشتر در قالب قصیده مفاخرات تعلیمی خود را سروده، سوای آن که در دیوانش تعداد قصاید نسبت به دیگر قالب ها بیشتر است، می تواند این باشد که تعداد قابل ملاحظه ای از این مفاخرات، در خلال قصایدی که مسعود در آن به مدح و ستایش سلاطین یا بزرگان عصرش پرداخته، ذکر گردیده است.

۱. نمودار بسامدی مضامین مفاخرات تعلیمی مسعود سعد



۲. نمودار بسامدی قالب های شعری مفاخرات تعلیمی مسعود سعد



نتیجه

سرنوشت مسعود سعد تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی، تاریخی و رقابت در دربار غزنویان رقم می‌خورد و او سال‌های جوانی را در زندان سپری می‌کند. با امعان نظر در اشعار مسعود درمی‌یابیم آنچه بیش از مصائب زندان او را آزرده، مهجور و محجوب ماندن هنرش با وجود شایستگی‌های فراوان است و شاید تعدد خودستایی در دیوان وی نسبت به دیگر شاعران سبک خراسانی به همین سبب باشد. از این رو شاعر با اظهار فضایلش، ملتسم واقع بینی و حقیقت‌گرایی دیگران است و از سویی به صورت غیر مستقیم به القای فضایل به خوانندگان می‌پردازد.

نازش‌های مسعود به هنر سخنوری اش در حقیقت واکنشی است در برابر اوضاع و احوال نامساعدی که برایش پیش آمده است. او خرسند است که در جامعه پرنیرنگ عصرش توانسته پیام‌های آموزنده اش را به مخاطبان ابلاغ کند. دریای خودستایی اش کرانه نمی‌شناسد و مقتدرانه سوار بر مرکب سخن در میان هجوم امواج اندوه می‌تازد و تسلیم ناامیدی نمی‌شود. مسعود پایگاه والایی برای هنر سخنوری قابل است و ابعاد شخصیت خویش را از لحاظ جنبه‌های هنر سخنوری می‌نمایاند؛ در این مقاله این جنبه‌ها بر اساس و به ترتیب بسامد تفاخرها آمده است: جایگاه والامرتبه شعر و طبع سخنوری، افسونگری و اثرگذاری سخن، فصاحت و بلاغت، بسیارسخنی، تسلط بر نظم و نثر، صیت سخن در عصر شاعر، گفتن حق و راستی، نوآوری، تسلط بر زبان فارسی و عربی، جاودانگی سخن، ایجاز در سخن، بدیهه‌گویی، گفتن حکمت و اندرز و پاکی سخن.

پی‌نوشت‌ها

۱- در باب سوم رساله پولوس، حکیم ایرانی عیسوی مذهب معاصر انوشیروان، آمده است: «در

- ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود؛ هر چیزی که به زبان بگویی از روح برداشته ای اما هر چیز که به قلم نویسی، بر روح نهاده ای» (آل احمد، ۱۳۷۱: ۲۰).
- ۲- محبوب از دریچه دیگری به موضوع استمالت محمود از شاعران می‌نگرد: «علت تشویق محمود از شاعران و دلگرم ساختن آنان هر چه باشد، این تقدیر و تحسین و آن عطایای شاهانه سخت به موقع افتاد و زبان فارسی و شعر و ادب آن را که بر اثر فضل پروری و علم و ادب دوستی آل سامان بیان گذاری شده بود، رونق تازه‌ای بخشید» (محبوب، ۱۳۵۰: ۱۳۵).
- ۳- برای آشکار شدن دلایل زندانی شدن مسعود سعد ر. ک. نوریان، مهدی (۱۳۷۲). «مسعود سعد و گناه آزادی»، فصلنامه هستی، سال ۱، ش ۲: ۱۶۷-۱۵۰.
- ۴- در تاریخ ۴۶۹ هـ ق، سلطان ابراهیم، سیف الدوله محمود را که در گذشته جرأت و شجاعت خود را در جنگ با هندیان ثابت کرده بود، به حکومت متصرفات غزنوی در هند گماشت. مسعود سعد در قصیده‌ای زیبا این عمل را می ستاید و هدایا و خلعتی را که سلطان به شاهزاده اعطا کرد توصیف می کند. این شعر دارای قدیم ترین ماده تاریخ زبان فارسی است که چون حروف آن به حساب ابجد محاسبه شود، سال ۴۶۹ هـ ق به دست می آید:
- به سال پنجه از این پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کرده است نام او تفهیم
 که پادشاهی صاحب قران شود به جهان چو سال هجرت بگذشت تی و سین و سه جیم
 (مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۵۰۶/۱)
- ۵- شاید بتوان گفت تعدد چیستان در شعر مسعود سعد «دلیلی بر آن باشد که این شاعر، قصیده را برای همگان گفته است نه برای ممدوحانی معدود و محدود» (دانش پژوه، ۱۳۸۰: ۳۰).
- ۶- پس از این در ارجاع به دیوان مسعود سعد، به اختصار به ذکر جلد و صفحه بیت یا ابیات شاهد بسنده می شود.
- ۷- مناسبت تباعد طبقاتی: عطارد، اختر دبیران و زحل، اختر پیران و طبقات پایین جامعه مطمح نظر شاعر بوده است (مصفا، ۱۳۶۶: ۵۱۲ و ۳۳۹؛ نیز، نک. مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۲/ ۹۵۵-۹۵۳ ذیل اختران منسوب به روزهای هفته)

۸- اخترشناسان، افزون بر نمادهای مثبت زحل، او را کوکب زاهدان بی علم و موصوف به صفات حمق و جهل نیز دانسته اند (ر.ک. مصفی، ۱۳۶۶: ۳۳۸-۳۳۷).

۹- پیر طوس زنده ماندن نام و اثرش را این گونه بیان می کند

از آن پس نمیرم که من زنده ام که تخم سخن من پراکنده ام

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۳۰/۹)

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و بارانش ناید گزند

(همان، ۲۳۰/۵)

منابع

- ۱- آریان پور، امیر حسین. (۱۳۵۴). اجمالی از تحقیق دربارهٔ جامعه شناسی هنر، تهران: انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.
- ۲- آل احمد، جلال. (۱۳۷۱). زن زیادی، تهران: فردوس.
- ۳- ارسطو. (۱۳۳۷). هنر شاعری؛ بوطیقا، ترجمه فتح الله مجتبیایی، تهران: اندیشه.
- ۴- ابن رشیق قیروانی، حسن. (۱۴۰۱ ق). العمدہ فی محاسن الشعر و آدابہ و نقدہ، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، لبنان: مکتبه العصریه.
- ۵- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۳). مفاخره در شعر فارسی، تهران: دارالهدی.
- ۶- باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۶۴). تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۷- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۸۵). تاریخ بیهقی، به توضیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- ۸- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۸). «مفاخره در ادب فارسی»؛ نقشبند سخن، تهران: اشراقیه، صص ۱۱۸-۱۰۹.
- ۹- تولستوی، لئون. (۱۳۵۲). هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر.

- ۱۰- ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). *تحسین و تقبیح*، ترجمه محمد بن ابی بکر بن علی ساوی، تصحیح عارف احمد الزغول، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۱۱- دانش پژوه، منوچهر. (۱۳۸۰). *تفنن ادبی در شعر فارسی*، تهران: طهوری.
- ۱۲- رادمنش، عظامحمد. (۱۳۸۵). *تحول و سیر ردیف در سبک خراسانی*، اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.
- ۱۳- رزمجو، حسین. (۱۳۶۶). *شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*، تهران: علمی.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۵). *از گذشته ادبی ایران*، تهران: المهدی.
- ۱۶- سعد الدین وراوینی. (۱۳۸۷). *مرزبان نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
- ۱۸- سیون، ژرژ. (۱۳۴۶). *هنر سخن گفتن*، ترجمه اسماعیل اسعدی، تهران: اقبال.
- ۱۹- شبانکاره ای، محمد بن علی. (۱۳۶۳). *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر.
- ۲۰- شمس الدین محمد بن قیس رازی. (۱۳۶۲). *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح محمد قزوینی و مقابله و تصحیح مجدد محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *زندانی نای؛ گزیده اشعار مسعود سعد سلمان*، تهران: سخن.
- ۲۲- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۸۵). *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

- ۲۳- عنصری، حسن بن احمد. (۱۳۴۲). دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۲۴- عوفی، سدید الدین محمد. (۱۳۳۵). لباب الالباب، تصحیح و تعلیق سعید نفیسی، تهران: علمی.
- ۲۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۲۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۵). سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی.
- ۲۷- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۵۰). سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: دانشسرای عالی.
- ۲۸- مسعود سعد. (۱۳۶۴). دیوان اشعار، تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: کمال.
- ۲۹- مصفی، ابوالفضل. (۱۳۶۶). فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۰- مظفری، ولی الله. (۱۳۶۴). حبسیه در ادب فارسی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۱- نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۶۶). چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجلد محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- ۳۲- نفیسی، سعید. (۱۳۳۶). محیط زندگی، احوال و اشعار رودکی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۳- وزیری، علینقی. (۱۳۶۳). زیبایی شناسی در هنر و طبیعت، تهران: هیرمند.
- ۳۴- ولک، رنه؛ وارن، آوستن. (۱۳۷۳). نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۵- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۳). فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما.